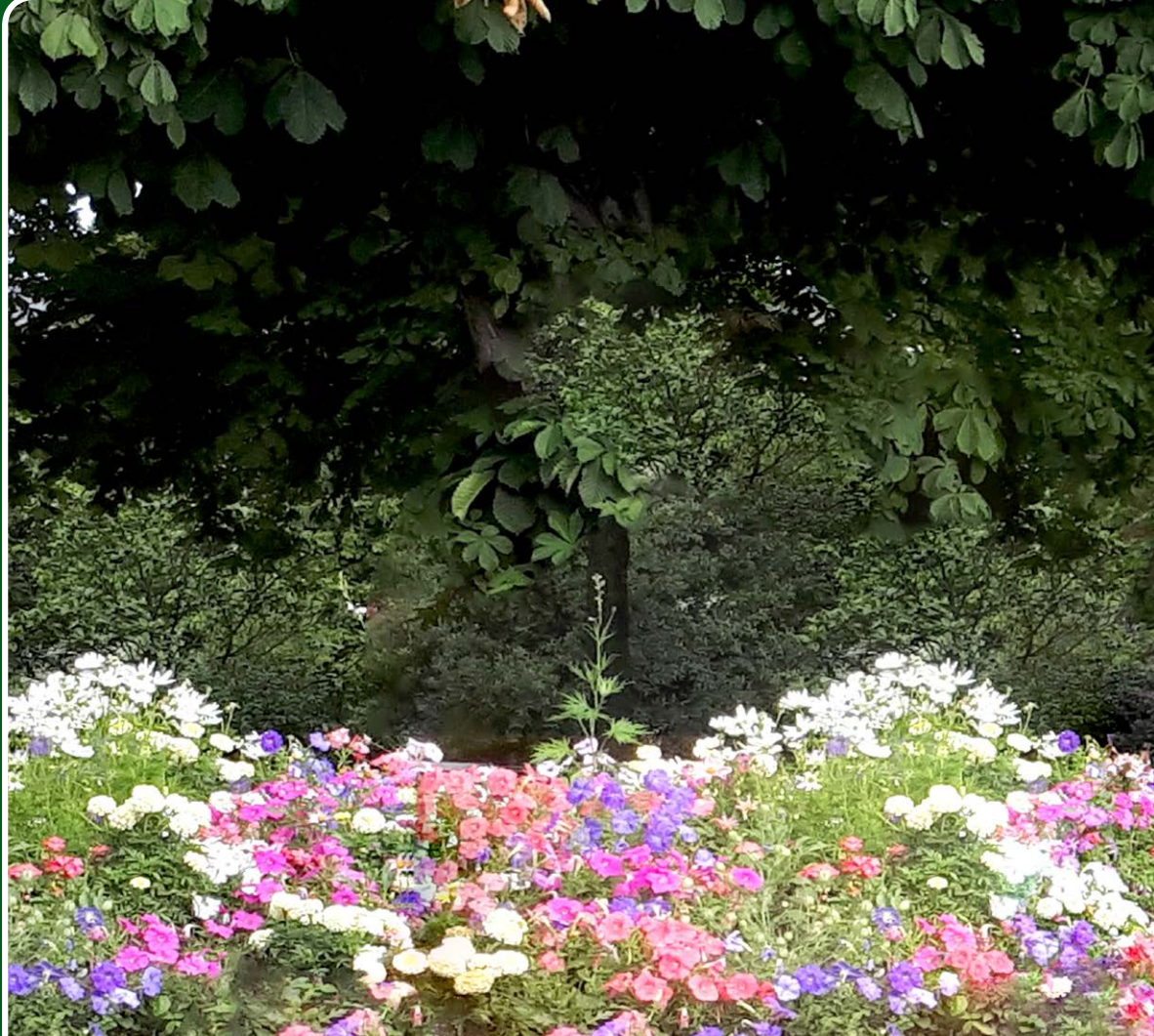


نیست و از جنس آثار زمان خود فاصله زیادی دارد. جوان نسل من با خواندن کارهایی مثل «افسانه باباسبحان»، «هجرت سلیمان» و... گذشت و مخاطبان نسل های بعد از من نیز همچنان به خوانش این داستان ها علاقه مند هستند. من رمان «خیابان بهار آبی بود» را در سال ۱۳۸۰ نوشتم ولی تازه امروز مخاطب خود را بعد از بیست سال دارد پیدا می کند؛ آن هم مخاطب خاص و از این بابت هر چند دیر اما خوشحالم که خوانندگان به آثار داستانی که در آن ها از داستان نویسی خطی گذشته فاصله گرفته اند، در حال عادت زدایی هستند هر چند کافی نیست. و این در حالی است که قبلا اغلب خوانندگان ادبیات داستانی به هیچ عنوان به این تیپ داستان ها روی خوش نشان نمی دادند و همان طور که اشاره کردم رمان های خطی سر راست مد نظرشان بود. البته وجه غالب همین طور است. آن دسته از مخاطبانی که به این گونه از آثار علاقه مند بودند هنوز هم دنبال خرید چنین کتاب هایی هستند و در عین حال، مخاطبانی هم پدید آمده اند که می خواهند ژانرهای ادبی روز را بشناسند، ضمن این که نباید از نظر دور داشت داستان نویسی ما در شرایط گذار است.

### با این حال مهم ترین معضلی که در حال حاضر در حیطه ادبیات داستانی وجود دارد از دید شما چه معضلی است؟

ادبیات امروز ما دارای مشکلات و خلاه های زیادی است. در گذشته، وقتی نویسنده می خواست کتاب خود را چاپ کند با یک پروسه طولانی از ویرایش تا انتشار رو به رو بود، امروز می بینیم فردی آن که شاید حتی پیش زمینه ای نسبت به ادبیات داستانی داشته باشد، کتابی می نویسد و به راحتی آن را در هر چند نسخه ای که بخواند چاپ می کند که این هم معایبی دارد. از این ها گذشته، در نسل من تیراژ کتاب از معنای بیشتری برخوردار بود. به عنوان مثال در سال ۱۳۵۷ که جمعیت کشور ۳۵ میلیون نفر بود به ۵ هزار می رسید. امروز این رقم برخلاف افزایش جمعیت و این همه تحصیل کرده و مراکز مدعی فرهنگ، به ۱۰۰ تا ۳۰۰ نسخه رسیده است. البته معتقدم افت تیراژ دلایل مختلفی دارد که هر کدامشان باید در گفت و گویی جداگانه مورد واکاوی و بررسی قرار بگیرد. اما مهم ترین مسئله این است که نویسنده حرفی برای گفتن داشته باشد. در سال های اخیر جوانان لطف می کنند و کتاب های خود را برای من می فرستند، گاهی در طول روز داستان های مختلفی را می خوانم ولی هیچ کدام از آنها در ذهن نمی ماندند! این نشان می دهد که با ضعف بزرگی در ادبیات داستانی امروز مواجهیم. البته گاهی هم پیش می آید که داستانی از یک نویسنده جوان را می خوانم که در خشان است و با این که روایت حتی خطی دارد ولی با تصورات خواننده بازی و مخاطب را در انتهای داستان غافلگیر می کند، اما تعداد این آثار به اندازه انگشتان یک دست هم نمی رسد. بنابراین معتقدم که نویسنده قبل از هر چیز، باید حرفی برای گفتن داشته باشد، نه تنها نویسنده که فیلمساز، شاعر، هنرمند و... هم برای ارائه یک اثر ماندگار باید به این مولفه پایبند باشند. اگر یک اثر داستانی خلاقیت نداشته باشد تفاوتی با خاطره گوئی ندارد و بعد از چاپ خیلی زود به فراموشی سپرده می شود. از سوی دیگر، امروز به واسطه افزایش قشر تحصیل کرده در جامعه، افراد زیادی به نوشتن روی آورده اند. اما اکثر داستان هایی که داریم بیش از آن که به مولفه های داستانی نزدیک باشند، حالت خاطره گوئی دارند. البته نویسندگان جوانی هم پدید آمده اند که به تجربه های فرمی خوبی در داستان رسیده اند و آزمون و خطاهایشان منجر به خلق آثار قابل تاملی شده است. ولی به طور کلی در حیطه ادبیات داستانی هنوز به آن شکلی که باید خود را باز نیافته ایم. در گذشته وقتی می خواستیم کتابی بخوانم باید مطمئن می شدم که این کتاب قرار است چیزی به داشته های من اضافه کند. الان هفته ای سه کتاب برای من فرستاده می شود که متاسفانه چیزی برای گفتن و اضافه کردن به دانش مخاطب ندارد. البته نمی شود دلیل تمام این کاستی ها و نواقص را به گردن نویسنده انداخت، قطعاً شرایط اجتماعی و اقتصادی هم در این امر دخیل هستند. نمونه اش صنعت نشر ما است که هنوز سنتی عمل می کند و اگر نمی توانیم در کشور ۸۰ میلیونی، ۱۰۰ نسخه از یک اثر را بفروشیم مشکل دست اندر کاران حوزه نشر و پخش هستند که در این زمینه خود را به روز نمی کنند. تنها اگر نهاد کتابخانه ها به خرید کتاب از ناشران بپردازد، که نمی پردازد - آن هم نه گزینشی - این حرکت می تواند در رونق چاپ و نشر تاثیر گذار باشد. با این حال، در کنار مشکلاتی که به اجمال به آن اشاره کردم سهم نویسنده همچنان پابرجاست و اوست که باید در درجه اول، به وقت نگارش یک اثر حرفی برای گفتن داشته باشد تا صدایش در خانه، مدرسه، کوچه و جامعه شنیده شود، کما این که وقتی اشعار شاعران بزرگی مثل فردوسی، ناصر خسرو، خیام، عطار و... را می خوانیم با وجود آن که برخی از آن ها فقط یک کتاب دارند و سده ها از عمر آن ها گذشته ولی هنوز برای ما تازگی دارند و چیزی به داشته های امروزمان اضافه می کنند.



## سال عمر کرده ام

### دهه های پیشین نظر دارند، از نظر شما این مسئله به چه شکل است؟

مسئله ای که به آن اشاره می کنید چند دلیل دارد، اول این که جمعیت ایران در سال ۱۳۴۰ بیست میلیون نفر بود و در سال ۱۳۵۷ این جمعیت به ۲۵ میلیون نفر رسید و امروز ما در یک جامعه ۸۵-۹۰ میلیونی زندگی می کنیم. در سال ۱۳۴۰ فقط بیست درصد مردم شهرنشین بودند و باقی در روستاها زندگی می کردند. اگر می بینید که «کلیدر» امروز خوانده می شود به خاطر آن است که آن روستاییان، خود و گذشته خود را در «کلیدر» می بینند. کما این که خود من یکی از کسانی هستم که به خاطر تجارب زندگی در روستا، با این اثر ارزشمند همذات پنداری می کنم و برایم باورم خود دولت آبادی هم با این که شصت سال است شهرنشین شده همچنان نگهبان آن ارزش های گذشته در داستان نویسی است و روستا با فرهنگش در داستان های او زنده است. از این رو است که توانسته آثار ماندگاری خلق کند.

موضوع دیگر این که خوانندگان ما به همراه نویسندگان رشد نکرده اند و در زمان رخدادهای همان داستان ها که برای شان به صورت نوستالوژیک در آمده، مانده اند. اگر می بینید کتاب های دوران گذشته هنوز برای مخاطب جذابیت دارند و با استقبال روبه رو می شوند یکی از علت های آن به این خاطر است که خواننده ادبیات داستانی امروز، هنوز عادت نکرده تا به گسست و تداعی زمان روایت را تجربه کند. هنوز به خواندن داستان هایی عادت دارد که به شکل خطی روایت شده اند و راحت جلو می روند و هنوز به دنبال رخداد در داستان می رود. از این جهت خوانندگان بر یک گذشته گرایی پافشاری دارند. در حالی که اثری مثل «بوف کور» که نه تنها در ایران که در دنیا شهرت جهانی یافته است، به دلیل بی بهره بودن از عناصر سنتی داستان، چندان که باید با اقبال خوانندگان ادبیات داستانی مواجه نمی شود، چون خطی

نویسنده، تجربه های زیست اوست که می تواند حرف اول را بزند. که البته مشروط به چگونگی ارائه آن است. بارها گفته ام که اولین داستان من نهم فروردین ماه ۱۳۵۱ به چاپ رسید، در حالی که من از سال ۱۳۴۹ داستان می نوشتم و در نهایت توانستم چند سال بعد اولین داستان خود را منتشر کنم. از سویی دیگر، تا به زبان شخصی خودم در داستان که در ۱۳۶۶ منتشر شد، طول کشید. به خصوص این که اولین کتاب مستقل من در سال ۱۳۷۲ منتشر شد. در آنجا دیگر زبان و شیوه منحصر به خود را پیدا کرده بودم و می دانستم از داستان چه می خواهم. با توجه به این که در تمام آن سال ها بدون داستان و خواندن و تجربه نبودم. در مجموع، یک نویسنده نیاز مند صبر و حوصله طولانی است. گاه ممکن است سال ها طول بکشد تا نویسنده بتواند به فرم و زبانی که مد نظرش است برسد. در شرایط امروز این بردباری در بین نویسندگان ما کمتر به چشم می خورد و غالباً عجله دارند تا در کوتاه ترین زمان ممکن، اولین اثر خود را منتشر کنند. ضمن این که تجربه ای که نویسندگان نسل من داشتند را شاید نویسندگان امروز نداشته باشند. درباره خودم اگر بخواهم بگویم، تجربه ۱۰ ساله زندگی روستایی و کشاورزی را پشت سر گذراندم و بعد شهرنشینی را تجربه کردم و هم چنین وقایع جنگ بر نویسنده ای من تاثیر زیادی داشت. بی جهت نیست که گاهی فکر می کنم ۵۰۰ سال عمر کرده ام! از بس ماجراها و آدم ها و وقایع دیده ام. طبعاً تمام این مسائل در نویسنده درونی می شود و به تجربه زیسته او اضافه می گردد. به خصوص این که آن بخش خلاقه خود نویسنده هم به موازات این تجارب به کمکش می آید و باعث می شود او زبان و فرم ویژه شخصی خود را پیدا کند.

**سوال دیگری که دارم به ارزیابی کارنامه ادبیات داستانی در شرایط فعلی برمی گردد، برخی به این مسئله اشاره دارند که با وجود تنوع و تکرر آثار داستانی در سال های اخیر، مخاطبان این حیطه عمدتاً و همچنان به سمت و سوی آثار نویسندگان**